



www.ketab.ir

بچه بازارچه

خاطرات حمید قاسمی

سند مدرسه و آستان

دفتر ادبیات و هنر مقاومت: ۱۷۰۶: جنگ ایران و عراق.

خاطرات: ۲۴۴

سرشناسه: قاسمی، حمید، مرداد ۱۳۵۰ -

عنوان و نام پدیدآور: بچه بازارچه / حمید قاسمی.

مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۸۴ ص. مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۲-۵۱۶۷-۰۰

ویرایش: فهرست نویسی: فیبا

ادبیات: کتابخانه

موضوع: جنگ ایران و عراق: ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات

Iran-Iraq War, 1980-1988 - Personal narratives

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر

رده بندی کنگره: DSR۱۶۲۸

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲۲

شماره کتاب شناسی ملی: ۸۷۶۶۲۸۲

اطلاعات رکورد کتاب شناسی: فیبا



باسم
پاکستان
نظم
این کتاب
شرکت
نماید.

انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)
دفتر ادبیات و هنر مقاومت



www.sooremehr.ir

بچه بازارچه خاطرات حمید قاسمی

نویسنده: حمید قاسمی
طراح جلد: مقداد شیر علی

چاپ و صحافی: ولاهیر دلاز اندیشه

چاپ اول: ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۲۵۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۵۱۶۷-۰۰

نشانی انتشارات تهران: خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۳۳، تلفن: ۶۱۹۴۲، دورنگار: ۶۶۴۶۹۹۵۱
فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان سمیه، پلاک ۲۴۵، تلفن: ۸۸۹۴۷۹۱۰
فروشگاه انقلاب: تهران، خیابان انقلاب، میدان انقلاب، جنب سینما بهمن، پلاک ۱۰۳۳، تلفن: ۶۶۴۷۶۵۶۸-۹۰
فروشگاه اصفهان: اصفهان، میدان انقلاب، سینما ساحل، کدپستی: ۸۱۳۳۶۱۴۵۱۱، تلفن: ۶-۳۲۲۴۷۷۳۵-۳۱

Sooremehr.ir

Mehrak.ir

@Sooremehr

۶۶۴۶۰۹۹۳ (پنج خط)

۱۵۹۱۸-۱۷۸۱۱

۳۰۰۵۳۱۹

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

کتاب‌ها در زمین ریشه دارند.

طبق تفاهم نامه انتشارات سوره مهر و سازمان منابع طبیعی بخشی از عواید فروش این کتاب به کاشت درخت اختصاص دارد.



مقدمه

ده‌ها سال از پایان جنگ تحمیلی سپری شده و این واقعه عظیم به تاریخ پیوسته است؛ اما حتی اگر یک نفر از کسانی که در آن جنگ حضور داشته‌اند، زنده است، آن جنگ هنوز یک «خاطره زنده» تلقی می‌شود. برای من هم چنین است. شیرین‌ترین روزهای دوران نوجوانی و آغاز جوانی‌ام، در جبهه و جنگ گذشت؛ روزهای آسمانی بی‌بازگشت اما همچنان خاطره‌انگیز!

همان‌طور که در کتاب خواهید دید، فقط نه سالم بود که هوس کردم به جبهه بروم؛ اما نشد و نتوانستم! این هوس در سرم ماند تا نوجوانی پانزده‌ساله شدم و به جبهه رفتم و تا پایان جنگ، پایند اردوگاه و سنگر و قمقمه و رفاقت جادویی ماندم و هنوز هم هستم! در همه سال‌های پس از جنگ، دلم می‌خواست یادمانده‌ها و خاطراتم از جنگ را بنویسم؛ اما نمی‌دانم چرا پا نمی‌داد! چند سال پیش، در راهروی حوزه هنری، جناب مرتضی سرهنگی را دیدم. صحبت نوشتن خاطرات جنگ پیش آمد. ایشان ناگاه با لحنی مزاح آمیز گفتند: «فلانی، تو که خودت کمپوت خاطرات هستی!»

همین جمله طلایی شاید تلنگری شد تا آن میل به نوشتن، جانی دوباره گیرد و کار نوشتن را جدی‌تر بگیرم. «ضربه نهایی» اما در زمستان ۱۳۹۳ زده شد! برای سالگرد شهادت دوست شهیدم حمید صبوری، که در کتاب با ایشان آشنا خواهید شد، به منزلشان رفتم. در محیط گرم خانواده آن شهید و به پدر و مادر گرامی‌اش قول دادم خاطراتم را که در بخشی از آن، حمید جلوه‌نما بود، بنویسم. از همان سال تا ۱۳۹۸، خُرد خُرد چیزهایی نوشتم؛ اما از رمضان ۱۳۹۹، مُجدانه پای کار نشستم و هرچه را به یادم مانده بود، روی سپیدی کاغذ ریختم.

هنگام نگارش بخش‌های مربوط به عملیات‌هایی که در گردان حضرت علی‌اکبر^(ع) حضور داشتم، از داده‌های متنوع سایت گردان و روزشمار آن برای تصحیح و تطبیق زمان‌ها و مکان‌ها، و اسامی اشخاص و... بیشترین بهره را بردم.

برای نگارش خاطراتم، دوستان هم‌سنگران و بزرگواران زیادی با من همراهی و همگامی و راهنمایی کردند؛ که اگر بخواهم نام تک‌تک آنان را بیاورم، شاید نامی از قلم بیفتد و باعث رنجش خاطری شود. با این همه، باید از چند دوست عزیز و ارجمند تشکر ویژه کنم:

نخست، استاد ارجمندم، جناب مرتضی سرهنگی که از سال‌های دور مشوقم در نگارش خاطرات بودند. ایشان به‌رغم کثرت کار و قلت وقت بزرگواری کردند و متن را سه بار خواندند و پیشنهادهای اصلاحی ارزنده‌ای دادند که همه را به جان خریدم و به کار گرفتم. از همه بزرگواری، دانش و لطف ایشان سپاسگزارم.

سپس دکتر حاج مجید رضاییان، معاون گردان حضرت علی‌اکبر^(ع) لشکر ۱۰ سیدالشهدا^(ع) که با آن حافظه استثنایی و حضور ذهن حیرت‌انگیز، به معنای تمام، «حافظه شفاهی» گردان هستند. چون

ایشان، در جنگ از هر دو چشم جانباز شده‌اند، متن خاطرات را سرکار خانم مونا فیضی به صورت فایل صوتی درآوردند و ایشان با وسعت توجه و دقت خاصی که از دوران جنگ داشتند، توضیحات متعدد و متنوعی در ابعاد زمانی، مکانی، نظامی، جغرافیایی و تسلیحاتی متذکر شدند که همه را اعمال کردم.

در پایان مایلم از دوستان نویسنده و اهل قلم خودم، آقایان داوود امیریان، اصغر کاظمی و مسعود سرآبادانی که مشورت‌هایی هنگام نگارش خاطرات به من دادند که به کارم آمد، و همچنین از همه دست‌اندرکاران انتشارات سوره مهر که این را پسندیدند و به طبع رساندند، صمیمانه تشکر کنم.

این خاطرات به «بان ملخی»ی پیشکش «سلیمان»های دوران است؛ شهدای بزرگوار گودال حضرت علی اکبر^(ع)، یاران و هم‌سنگران و به‌خصوص دوست شهیدم عبدالحمید صبوری همت‌آبادی. یاد همه آن خوبان به‌خیر و راه پیروز شهیدان، پُرره‌رو باد.

حمید قاسمی

تابستان ۱۴۰۰